

شهید غلامرضا پیروز نام



ازتبار علی
سازمان جامع سوادالان و فرهنگستان بوهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۲۷/۰۴/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۸
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	آرپی جی زن
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	مزارعی

زندگینامه

زندگینامه شهید

اول تیر ماه سال بیست و هفت هجری شمسی ، آخرین پسر « محمد زیراهی » دیده به عالم خاکی باز کرد . پدر مؤمن و متدین او را « غلامرضا » نام نهاد و در دامان مادری پاک و عفیف به نام « زینب آسته » پرورش یافت .

از همان کودکی با دین مبین اسلام و احکام و فرائض آن آشنا شد و آموخت که آن را سرلوحه ی زندگی خود قرار دهد . قرآن ، کتاب آسمانی هدایت بشر ، را در پنج سالگی در مکتب خانه فرا گرفت و با حروف الفبای عربی و فارسی آشنا گشت و با همان حروف می توانست بنویسد .

به سبب تنگدستی و مشکلات فقری که بر خانواده حکمفرما بود ، نتوانست به تحصیل در مراحل تعلیماتی ابتدایی دست یابد و چون پدر خود را نیز از دست داد ، داغ یتیمی بر این مشکلات افزوده شد به ناچار به کمک برادران خود ، به کار کشاورزی و چوپانی پرداخت . وی لحظه ای برای تأمین مخارج خانواده ، دست از کار نمی کشید و تحمل سختی ها را براحتی و بیکاری ترجیح می داد ؛ بنا بر این ، پس از چندی ، راهی کویت شد تا گرهی از مشکلات خانواده را بگشاید .

سال پنجاه و چهار با خانم « زلیخا افشار مزارعی » پیوند زناشویی بست . او که در عقیده ی خود استوار بود . نمازهایش را به وقت ادا می کرد ، صله ی رحم را از یاد نبرد و مهمان نوازی و احترام به اقوام و خویشان را فراموش نکرد .

با اوج گیری انقلاب اسلامی به وطن بازگشت و در راه پیمایی های ضد رژیم همراز با مبارزین انقلابی شرکت و حضور فعال داشت . پس از پیروزی انقلاب ، با هدف پاسداری و حراست از موجودیت نظام به خیل سپاهیان پیوست و در این راسا به جبهه ی نبرد علیه دشمن بعثی اعزام گردید . سرانجام پس از رشادت و دلاوری در عملیات بیت المقدس ، جبهه خرمشهر در تاریخ هجدهم اردیبهشت ماه سال شصت و یک به دیار معبود سفر کرد و به خیل شهیدان کربلای خمینی پیوست

وصیت نامه

در وصیت نامه خود می نویسد :

« بسم الله الرحمن الرحيم . الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله باموالهم و انفسهم ، اعظم درجه عند الله و اولئك هم الفائزون .

آنان که ایمان آوردند و هجرت و جهاد در راه خدا با مال هایشان و جان هایشان کردند مرتبه ی آنان در نزد خداوند بزرگ است و آنان کامیابند .

با سلام و درود بر خاتم انبیا ﷺ محمد (ص) اشرف مخلوقات و جانشینان برحقش ، امامان معصوم و به نائب مهدی موعود (عج) ، امام امت و خمینی بت شکن این فرزند پاک حسین (ع) که زندگی خود را برای خدمت به خدا و خلق خدا فدا کرد و همیشه خود را فانی در مکتب می داند . و هیچ از خویش صحبت نمی کند . و از خدا و خلق خدا صحبت می کند . امیدوارم که خدا ، تا انقلاب مهدی (عج) حفظش کند و برای امت اسلام او را باقی بگذارد .

اکنون که این وصیت نامه را می نویسم ، هدف این است که ان شاء الله برویم و بر کفار بعثی بجنگیم و آنها را از سرزمین عزیز اسلامیمان بیرون کنیم و به آنها ثبات کنیم که این جنگ ، ایمان است که می جنگد نه سلاح های مدرن امیدوارم که به زودی زود عنایت خداوند شامل حال شما رزمندگان اسلام شود و در این کار ، مشیت الهی و پیروزی نصیب سپاهیان اسلام گردد .

برادر جان ! علی زبیرانی از شما خواستارم که تا این مدتی که بنده نیستم به عنوان سرپرست خانواده ی اینجانب باشید . برادر جان ! آن ثلث نخلی که سهمیه ی برادرت می باشد . آن طوری که شرع اسلام ، حکم می کند عمل کنید و اگر کسی طلبی از بنده دارد ، چون این حقیر اطلاعی ندارم طلب آن ها را با مدرک بدهید تا در گردن ما چیزی نباشد و از همه ی برادران خواهانم که مراسم برای سوگواری اینجانب فقط سه روز باشد .

ای مادر عزیزم که واقعاً زحمت برای این فرزندت کشیدی و شب ها تا سحر و روزها تا شب به خودت رنج و زحمت روا داشته ای ، مرا حلال کن و هیچ گونه در این راهی که دارم ناراحت مباش و مانند کوهی استوار باش .

خانواده ی عزیز محترم که حال در نزد تان نیستم شما را به خداوند تبارک و تعالی و مهدی موعود (عج) واگذار کردم و به برادران و خواهران می گویم که هیچ گونه ناراحت نباشید . هر چه از طرف حق تعالی آمد راضی و خوشنود باشید .

از برادر ارجمندم علی ، خواستارم که از تمام برادران دینی ، دوستانم و خواهرانم طلب عفو و آمرزش و حلیت برآیم کند . ما را حلال کنید تا ما آسوده باشیم . چون در هر صورت ، انسان معصوم نیست و ممکن است که خطایی از طرف بنده صورت گرفته باشد . الخصوص در مزارعی و بی برا .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته »

مصاحبه

از این شهید بزرگوار ، سه فرزند به نامهای راضیه ، قاسم و زینب به یادگار مانده است دختر بزرگش که هنگام شهادت پدر ، پنج ساله بود ، اکنون با طی کردن تحصیلات عالیه در مقطع کارشناسی در آموزش و پرورش مشغول به خدمت است . وی شبی با روح پدر خود خلوت گزیده و او را چنین یاد می کند : « احساس عجیبی دارم نمی دانم از کدامین واژه استفاده کنم که ترجمان احساسم باشد ؛ شاید نتوانم آنچه در دل دارم بر زبان بیاورم :

کی رفته ای زدل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

پدر جان ! به گذشته که می اندیشم تو را در گروه (والسابقون السابقون) می یابم ؛ تو که بر همه دوستان سبقت گرفتی تا بالاخره مصادق (اولئک المقربون) شدی .

پدر عزیزم ! نمی دانم چقدر از آنچه در قلب دخترت می گذرد خبر داری که سالها با یاد و نام تو می تپد . هیچ اندیشه ای نکند این قلب ترک بردارد . نکند این قلب بشکند . اما اگر آه قلب با نام و یاد تو بشکند زهی سعادت و افتخار ! یادش به خیر روزهایی که مرا در آغوش می گرفتی آرام می کردی و با دستان مهربانت نوازشم می کردی و من احساس می کردم همیشه با تو خواهم بود . همیشه ای که پایان نخواهد داشت ؛ اما چه زود خورشید وجودت غروب کرد و ما از نور آن بی نصیب ماندیم .

پدر مهربانم ! حالا فقط عکسی از تو برایم باقی مانده است و یک دنیا خاطره که از زبان مادر و دوستان و همزمان شنیده ام . خاطراتی که تو را برایم عزیزتر می کند . آه ، که چه قدر دل تنگ تو ام دلتنگ غصه های سنگین بی تو بودن . ای خدا ، ای خدای بزرگ ! اگر لحظه ای به دیدنم بیاید از گلبرگ شقایق برایش فرشی زیبا خواهم بافت و آن را با برگهای سبز ، زینت خواهم داد . اگر بیاید ، آری ، اگر بیاید تمامی خانه را با مرواریدهایی که از چشمان خودم ، برادرم و خواهر کوچکم می چکد چراغانی خواهم کرد و بوته گل یاسی خواهم آورد تا تمامی خانه از بوی دل انگیزش عطر آگین شود .

اما نباید ناراحت بود ؛ زیرا او شهید راه حق است و به ندای رهبر لیبک گفته و در راه انقلاب جان نثار کرده و پیرو سالار شهیدان « ابا عبدالحسین (ع) » کشته است .

براستی ، اگر خرمشهر نبود اگر عملیات بیت المقدس نبود ، تو کجا شهید می شدی ، تو در کدامین کربلا به خون پاک و مطهر خویش می غلطیدی ؟ حتماً کربلای دیگر می جستی !

براستی اگر دفاع مقدس نبود ، تو چه می کردی ؟ اگر امام نبود ، تو پیرو کدامین رهبر می شدی ؟ تو قایمی به بلندای تاریخ داشتی که باید در جهان برتر جولان دهد . تو ، اعتقادی به وسعت دریا داشتی که باید به اقیانوس بی کران شاهدان تاریخ پیوندند .

پدر جان ! قسم به سرخی شفق ، به غربت غروب ، به خاک ، به خاک کربلا ، به بند بند وصیت شهدا ، به قنوت

بسیجی ، به آستین های خالی ، به ولایت حیدری ، به شهادت و قسم به هر آنچه از یاد رفته است ، اجازه نخواهم داد پرچم سرخ شهادت بر زمین بماند و یاد شهیدان از قاموس جان ها پاک شود .

پدر جان ! این درد و دلی بود از دخترت و عاطفه ی فرزند نسبت به پدر که ابراز شد . رازی بود که رمز آن نزد توست و ماندگار :

« ما را به تو سری است که کسی محرم آن نیست

گر سر برود سر تو با کسی نگشایم »

شهید پیروز نام ، هدف خود را دفاع از میهن اسلامی عنوان می کند و فریاد بر می آورد که این جنگ ، جنگ ایمان علیه کفر است .

خاطرات

همرزم وی آقای «حسنعلی سیامنصوری» از نحوه ی شهادتش، می گوید: «غروب روز پانزدهم اردیبهشت سال شصت و یک بود بر روی رودخانه کارون پل شناوری بسته شد. ما برای آزاد سازی جاده ی خرمشهر - اهواز به این منطقه رفتیم قسمت زیادی از منطقه ی مورد عملیات، آزاد شد و تعداد زیادی از همرزمان به شهادت رسیدند. برای سازماندهی مجدد به مقرمان که در حسینه ای بود منتقل شدیم. من و شهید «سید اسماعیل موسوی» و «شهید پیروزنام» سه یار جدانشدنی بودیم. در آن مرحله، یکی از تیربارچی های عراقی را اسیر کرده بودیم من می خواستم او را بکشم که شهید پیروزنام از پشت سر فریاد زد: «او را نکش اسیر ماست!» در همین لحظه که مشغول صحبت کردن با هم بودیم مزدور عراقی به طرف من دوید تا اسلحه را از من بگیرد و مرا بزند. شهید پیروزنام به کمک من آمد و آن بعثی را به هلاکت رسانید.

در مرحله ی دوم حدود هفت، هشت روز دفاع می کردیم تا چهل و هشت ساعت، آب و غذا به ما نرسید. نیروهای عراقی پاتک زدند. قرار بود نیروی تازه نفس برسد؛ ولی تعللی ایجاد شد آتش دشمن بسیار شدید بود صدها تانک دشمن ما را در محاصره ی خود قرار داده بودند. «پیروزنام، آرپی جی را آماده کرد و خود را پشت خاکریز رساند، با اولین شلیک یکی از تانک ها را هدف قرار داد. چون تانک ها کنار هم بودند چند تانک دیگر نیز در اثر همین هدف آتش گرفتند. در آن عملیات نزدیک به هفتاد تانک به غنیمت گرفته شد.

پس از پایان پیروزمندانه ی عملیات، فرماندهی ما در جمع گروهان حاضر شد و گفت: «چه کسی این کار را انجام داد همگی گفتیم: «پیروزنام». فرمانده، پس از تحسین این کار، گفت: «تا وقتی چنین رئیس علی دلواری» هائی در جبهه داریم، شکست برای ما معنایی ندارد»

دو، سه روز بعد، سنگرها را یک نفره کردند و من از آقای پیروزنام جدا شدم. روزی او را دیدم که از پایین خاکریز به بالا نگاه می کرد و در جست و جوی من بود. او را صدا زدم. خیلی ناراحت به نظر می رسید. گفتم: «چرا این قدر ناراحتی؟» ابتدا چیزی نگفت، وقتی با اصرار من مواجه شد، گفت: «سید اسماعیل شهید شده». همراه با هم نزد فرمانده رفتیم و گفتیم: «بگذارید ما، در کنار هم در یک سنگر باشیم». فرمانده قبول کرد.

ما با گونی و چوب سنگری برای خود ساختیم. ظهر همان روز، چند دقیقه ای خوابیدیم. یک دفعه از خواب پریدیم. و در حالی که دستش روی سرش بود پرسیدم چه شده؟ گفت: «در خواب دیدم که من و امام خمینی برای چرانیدن گوسفندان به نخلستان های «حسین عباسی و تری آقا» رفته ایم. دیدم امام، دستمالی را که در آن مقداری نان بود باز کرد و خطاب به من گفتند: «بیا با هم صبحانه بخوریم». لحظه ای، منطقه؛ جنگی شد. در همین لحظه خمپاره ای بین ما به زمین خورد. ترکش آن یه سرم اصابت کرد. امام، سرم را روی پای مبارکش گذاشت و فرمود: «خوشا به حالت که به آرزویت رسیدی!»

عصر همان روز بود که نیروهای عراقی پاتک زدند تا ده متری ما جلو آمدند و رزمندگان موفق شدند چند تانک آنان را هدف آرپی جی قرار دهند و آن ها را متواری سازند.

بار دیگر، شب هنگام تانک های عراقی به ما حمله کردند. نیروهای پیاده ی دشمن به دنبال تانک ها به سوی صفوف رزمندگان آتش گشودند و تیربارچی های دشمن، بسیاری از نیروهای ایرانی را به شهادت رساندند. فرمانده فریاد کشید «یک نفر ترتیب این تیربارچی ها را بدهد.» «غلامرضا» با شجاعت وصف ناپذیرش همه ی آنان را از پای در آورد. خشاب اسلحه اش تمام شد. می خواست آن را پر کند که ناگهان سرش را از سنگر بیرون آورد. همین لحظه، ترکشی به مغز ایشان اصابت کرد. سرش را روی پاهایم گذاشتم که قمقمه آبی روی صورتش بپاشم؛ ولی لهو به دیدار خداوند نایل شده بود.»

یاد سردار دلاور ، شاهد پیروز نام

فرّ نامش یاور شاه خراسان یاد باد

خانم افشار قبل از شهادت همسرش ، در عالم خواب دیده بود که در حال نبرد ، تیری آتشین از سوی دشمن به سمت چپ پیشانی اش اصابت می کند و خون ، محاسنش را فرا می گیرد و می گوید : « خبر شهادت همسرم را از طریق رادیو مطلع شدم . البته برادران همسرم خبردار شده بودند . وقتی که از همزمانش سؤال گرفتم ، همانطور که در خواب دیده بودم شهید شده بود ! »



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران